

آقای مهندس حسن دگر در ارجمند

با درود گرم و شکر از این کبریا نامی که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 در آستانه است. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 به یادش خود رسیده است. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 آری این همه صفات است. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 نفس زمان را می گذراند و صاحب آن که با دقت آنگاه که در سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 که نمی آید تا بخواهد که در آن به حکم می رود. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 گفتم ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 از هر وقت که می آید که در آن به حکم می رود. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 حق آنست که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 سایرین با او در آنست. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 و این با او در آنست. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 محبت است. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 سلام آنگاه که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم
 لطف است. ای خدایم که هر آنکه خرد سارم کرده اند. ای خدایم که اگر عالم

با درود
 از راه

سهم زنان در آفرینش و پویایی شعر پارسی

علاقه ملت‌ها به هنرهای گوناگون یک سان نیست و هر قوم و ملتی، به هنر خاصی بیشتر عشق می‌ورزد. مردم فرانسه و ایتالیا و اسپانیا معمولاً به هنرهای تصویری و تجسمی، و آلمانی زبان‌ها به موسیقی و روس‌ها به رمان نویسی و موسیقی و باله، ژاپنی‌ها به هنر آواز و تاترهای سنتی و آفریقایی‌ها به رقص و آهنگ دلبستگی فراوان داشته و بیش از سایر ملل این هنرها را تحسین می‌کنند. ایران سرزمینی است که از دیرباز، هنر شعر و شاعری در بین مردم، مقام و منزلتی بسیار والا و آسمانی داشته و نه تنها از بُعد فرهنگی و ادبی مورد توجه جامعه است، بلکه در زندگی روزمره نیز کاربرد دارد. بسیاری از نامه‌ها با شعر آغاز و با شعر پایان می‌پذیرند و در سخنرانی‌های گوناگون و حتی محاورات روزانه، شعر چاشنی اصلی سخن است و گاهی یک بیت زیبا و بدیع و بجاء، از چند صفحه مطلب گویاتر و اثربخش‌تر است. ایرانیان باور دارند که ژرف‌ترین و پیچیده‌ترین افکار انسانی و حتی اندیشه‌های فلسفی را می‌توان با شعر بیان کرد، از عشق و محبت تا کینه و عداوت، از امید تا یأس، از حکایت و شکایت تا پند و اندرز، در همه شؤون حیات شعر مورد استفاده قرار می‌گیرد و مردم آن را از ضروریات معنوی زندگی به حساب می‌آورند و به طوری که می‌دانیم این دلبستگی به حدی است که در خانه هر ایرانی، خواه غنی یا فقیر، غیر از کتاب آسمانی، دیوان حافظ نیز یافت می‌شود و مردم بر آوردن بسیاری از حاجات خود را با تفال از شاعر آسمانی خویش انتظار دارند. به علت تأثیری که شعر در زندگی ایرانیان داشته، در هزار سال گذشته، زبان فارسی تغییرات چندانی نیافته و ما امروز با همان کلمات و جملات و اصطلاحاتی سخن می‌گوییم که رودکی و فردوسی و نظامی و مولانا و سعدی و حافظ آثار جاودانه خود را به وجود آورده‌اند و پس از گذشت صد‌ها سال، ما می‌توانیم همه مفاهیم احساسی و عاطفی گذشته را به راحتی و سادگی درک کنیم.

نقش زنان در شعر پارسی: گر چه طی تاریخ، زن همواره به عنوان نیمه دوم آفرینش در فرهنگ و هنر و ادب ایران مطرح بوده است، اما متأسفانه نقش مستقیم وی در خلق و تحول و تکامل شعر پارسی، بسیار اندک است و در آفرینش‌های ادبی فقط نقش الهام بخش مرد را به عهده داشته است. دکتر یحیی آربن‌پور نویسنده «از صبا تا نیما» می‌نویسد: «زن مسلمان ایرانی در ادبیات فارسی مقام شایسته‌ای نداشته است و شعر کلاسیک ایران، زن را به صفت یار و دلدار و دلبر شناخته و غالباً از او به بی وفایی و مکر و خیانت یاد کرده است و در دواوین شعرا و کتب نویسندگان به ندرت می‌توان به وصف زنان خوب و پارسا برخورد...» (۱)

از طرف دیگر اگر سواد خواندن و نوشتن را از ضروریات شعر و شاعری بدانیم، بعد از هجوم اعراب به ایران و راندن زنان به پشت درهای بسته و دیوارهای بلند، امکان آموزش رسمی برای بانوان وجود نداشت و سواد آن‌ها از خواندن برخی از سوره‌های قرآن و متون ادعیه تجاوز نمی‌کرد و به همین جهت برای زنان ما، امکان دسترسی به آثار ادبی گذشته مبسر نبود و چه بسیار استعدادها درخشان که ناشکفته پژمرده شد.

مانند گلبنی که به ویرانه گل کند آگه نشد کسی ز بهار و خزان ما

علیرغم این مشکلات و بی عقیدتی مردان نسبت به توانایی زنان و سخت‌گیری‌های مذهبی و محدودیت‌های ریاکارانه‌ای که همواره علیه این طبقه مطرح بوده، در تاریخ ادبیات فارسی، گهگاه به نام زنانی برخورد می‌کنیم که مانند شهابی نورانی، برای مدت محدودی، فضای تاریک جامعه را روشن کرده و سروده‌های آن‌ها به جاودانگی پیوسته است که از جمله آن‌ها می‌توان، افراد زیر را نام برد:

رابعه فز داری:

شاعر مشهور قرن چهارم هجری و معاصر سلسله سامانیان است. پدرش کعب، اصلاً عرب بود و در حدود بلخ

۱ - جلد سوم از نیما تا روزگار ما.

امارت داشت. رابعه عاشق بکتاش، غلام برادر خود گردید و بدین گناه به دست برادر خود کشته شد. وی در شعر فارسی و تازی هر دو توانایی داشت و سخن او به لطافت و اشتمال بر معانی دل‌انگیز متصّف است (۲). او در حسن و جمال و فضل و کمال در خطه خود بی نظیر بود (۳) و اسناد محدودی که از وی به یادگار مانده است در نهایت زیبایی و استحکام و انسجام ادبی است:

عشق او باز اندر آوردم به بند	عشوقش بسیار نامد سودمند
عشق دریایی کناره ناپدید	کی توان کردن شنا ای هوشمند؟
عاشقی خواهی که تا پایان بری	پس بسباید ساخت با هر ناپسند
زشت باید دید و انگارید خوب	زهر باید خورد و پندارید قند

مهستی گنجوی:

شاعر ایرانی که بعضی او را معاصر سلطان سنجر سلجوقی و برخی معاصر سلطان محمود غزنوی دانسته‌اند، از احوال وی چندان مطلبی دانسته نیست و دیوان اشعارش مفقود و تنها قطعات پراکنده‌ای از آن در تذکره‌ها آمده است (۴). او نیز مانند رابعه از حسن و جمال و کمال بسیار بهره داشت و در موزونی طبیعت و قد و قامت و تناسب اعضا و لفظ و معنی و حسن صورت و صحبت سرآمد نسوان و سرخیل لولیان زمان بود (۵). علیرغم همه تنگناهای فکری و عقیدتی که در آن روزگار وجود داشت، اشعار و رباعیات مهستی اکثراً مضامین عاشقانه داشته و در نهایت بی پروایی به حدیث نفس پرداخته است:

شب‌ها که به ناز با تو خفتم، همه رفت	دُر‌ها که به نوک مزه سفتم، همه رفت
آرام دل و مونس جانم بودی	رفتی و هر آنچه با تو گفتم، همه رفت

بعد از حدود هزار سال که از روزگار مهستی سپری شده، اگر امروز، برجسته‌ترین ادبا و شعراء فارسی زبان بخوانند، مضمون لطیفی را که این زن هنرمند در سه بیت زیر بیان کرده است، به زبان فارسی امروزی بنویسند، انصافاً آیا می‌توانند از این ساده‌تر، بدیع‌تر و دلنشین‌تر بیان کنند؟

از من طمع وصال داری	الحق هوس محال داری
و صلح نتوان به خواب دیدن	این چیست که در خیال داری؟
جایی که صبا گذر ندارد	آیا تو کجا مجال داری؟

مطلب بسیار مهتی که می‌توان در خصوص سخن مهستی و رابعه گفت آن است که شعر آنان به واقع شعر زنانه است و آن‌ها دقیقاً از زبان زن سخن گفته‌اند و محدودیت‌های مذهبی و اجتماعی و اخلاقی و پرده‌های شرم و حیا، مانع بروز تفکرات شاعرانه آن‌ها نشده است.

بعد از رابعه و مهستی، گهگاه زنان سخنور دیگری در آسمان شعر و ادب ایران درخشیده‌اند که متأسفانه به علت موانع و مشکلات اجتماعی و قیود اخلاقی، اکثر آثار آن‌ها از بین رفته و اگر چیزی هم به ما رسیده، در حقیقت شعر مردانه است و گویی مردان آن‌ها را سروده‌اند. طاهره قره‌العین:

طاهره از برجسته‌ترین زنانی است که در سال ۱۲۳۳ قمری (۱۱۹۶ خورشید) (۶) یا به عرصه وجود گذاشت و زمانی نه چندان طولانی در جهان زیست. او در جمال و کمال شهرت بسیار داشت و به شعر و ادب فارسی آشنا بود و اشعار دل‌انگیزی از وی به یادگار باقی مانده است. نام اصلی او زرین تاج و اهل قزوین است. وی در خانواده‌ای روحانی متولد شد، پدر و همسرش هر دو مجتهد بودند، لیکن چون وی سری پُر شور داشت ابتدا پسر و «شیخیه» (۷)

۲ - فرهنگ معین.

۳ - نیمه‌های ناتمام تألیف پوران فرخ‌زاد به نقل از مجمع الفصحاء.

۴ - فرهنگ معین.

۵ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۶ - شیخیه، فرقه‌ای منسوب به شیخ احمد احسائی از فرق شیعه‌های اثنی عشری بوده که پیروان آن در کرمان و تهران و برخی از نقاط جنوبی ایران زندگی می‌کنند (فرهنگ معین).

شد و سپس به سید علی محمد باب گزید و در زمره هجده تن از نخستین گروندگان وی در آمد. طاهره در شورش‌هایی که طرفداران باب علیه دولت ناصرالدین شاه قاجار بر پا کردند، مشارکت داشت و پس از شکست این شورش‌ها در مازندران بازداشت و به تهران اعزام گردید. به علت جوانی و حسن و جمال و دانش و کمالی که داشت، بسیاری از اولیاء دولت سعی کردند وی را از پیروی باب منصرف نمایند و چون امتناع کرد، در سال ۱۲۶۸ قمری (۱۲۳۰ خورشید) وی را خفه کرده (۸) و به دیار باقی فرستادند. طاهره شاعری توانا بود و در اشعاری که از وی به جا مانده است به راحتی می‌توان شوریدگی‌های روحی او را تشخیص داد: (۹)

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره، رو به رو	شرح دهم غم تو را، نکته به نکته، مو به مو
از پی دیدن رُخت، همچو صبا فتاده‌ام	خانه به خانه، در به در، کوچه به کوچه، کو به کو
ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل	طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خو به خو
مهر تو را دل حزین، بافته بر قماش جان	رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار و پو به پو
در دل خویش طاهره، گشت و ندید جز تو را	صفحه به صفحه، لا به لا، پرده به پرده، تو به تو

بازتاب وقایع مشروطیت در شعر زنان ایران:

با شروع وقایع مشروطیت و رسوخ تدریجی افکار و اندیشه‌های نو و تأسیس مدارس جدید و بالا رفتن سطح فرهنگ در مملکت، به تدریج زنان فاضل و سخنوری به وجود آمدند که در تحولات ادبی و اجتماعی ایران تأثیر بسیار به جا نهادند. از برجسته‌ترین بانوان شاعر این دوره می‌توان از: «نیم تاج سلماسی»، «شمس کسمایی»، «ژاله قایم مقامی» و بالاخره ستاره درخشان ادب ایران «پروین اعتصامی» را نام برد که در این نوشته، به علت محدودیت جا، به بررسی زندگی و شعر ژاله و پروین بسنده می‌شود.

ژاله قایم مقامی: عالم تاج قایم مقامی متخلص به ژاله یکی از نواده‌های قایم مقام فراهانی، صدراعظم دانش پرور محمد شاه قاجار است که می‌توان وی را یکی از پیشگامان شعر زنانه و تصویرگر زندگی دردناک زنان ایران در آن دوران دانست. ژاله در سال ۱۲۶۲ خورشیدی (۱۰) در ناحیه فراهان اراک متولد شد. او دختری بسیار زیبا، حساس، زودرنج و با استعداد بود که از پنج سالگی در خانه، خواندن و نوشتن را فرا گرفت و سپس در مکتب ادیب‌الممالک فراهانی که از بستگان او بود، به آموختن شعر و ادبیات و صرف و نحو و نقاشی و هیأت و نجوم و هنرهای دستی پرداخت و با علاقه‌ای که به ادبیات داشت، اشعار شعرای بزرگ را با شوق و ذوق فراوان مطالعه می‌کرد. او فطرتی شاعرانه و سری پُر شور و غم پرور و طبیعتی احساساتی و نازک اندیش داشت ولی همواره با نگاهی تاریک و بدبینانه به زندگی نگاه می‌نمود. شعر او آینه تمام نمای زندگی پُر رنج زنان ایران در اواخر دوران سلطنت قاجارها است. عالم تاج به ۱۶ سالگی نرسیده بود که بنا به مصلحت‌های خانوادگی با یکی از خوانین معتبر بختیاری به نام علی مردان خان که حدود سه برابر او سن داشت ازدواج کرد. شوهرش مردی بسیار خشن و تندخو و نسبتاً عامی و کم سواد که با دنیای شعر و ادب بیگانه بود و از آن جا که آب و آتش با هم سازگاری ندارند، در زندگی آن‌ها وجوه مشترک وجود نداشت و به همین جهت پیوند نافرمان آن‌ها بیش از ۷-۸ سال طول نکشید و از هم جدا شدند. حاصل این ازدواج ناموفق، پسری بود به نام حسین پُژمان بختیاری که از شعرای نامدار معاصر محسوب می‌شود و همین پسر بود که بعدها، اشعار پراکنده مادر را جمع آوری نمود و به چاپ رسانید. در مقدمه بسیار بدیع و عبرت آموزی که پُژمان بر دیوان مادر نگاشته، چنین می‌خوانیم: «مادرم در آغاز جوانی بود و پدرم در پایان جوانی، مادرم اهل شعر و بحث و کتاب بود و پدرم مرد جنگ و جدال و کشمکش - مادرم به ارزش پول واقف نبود - پدرم برعکس پول دوست و تا حدی ممسک بود - مادرم از مکتب به خانه شوهر رفته و پدرم از میدان‌های جنگ و خونریزی به کانون خانوادگی قدم گذارده بود، آن از این توقع عشق و علاقه و گرم و هم‌نوایی داشت و این از آن منتظر حد اعلای خانه‌داری «و شوهر ستایی و صرفه‌جویی و فرمان برداری بود...» (۱۱) پس از این جدایی، خان سرسخت و خشن و لجباز تا در قید حیات بود، از دیدار مادر با فرزندش جلوگیری کرد و بعد از گذشت سال‌ها، وقتی پسر به

۸ و ۹ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۱۱ - چشمه روشن اثر استاد غلامحسین یوسفی.

۱۰ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۲۷ سالگی رسید، آن‌ها یکدیگر را دیدند و از آن پس با هم زندگی کردند. محرومیت از محبت همسر و ندیدن فرزند و دیگر نابسامانی‌ها و ناکامی‌های زندگی، روح ژاله را بیش از پیش حساس‌تر و آزرده‌تر می‌ساخت و دنیای شعر، تنها پناهگاه او شده بود و شرح غم‌ها و آزرده‌گی‌های خود را که در واقع سرنوشت اکثر زنان آن روزگار بود، با سرودن اشعار زیبا، تصویر می‌کرد. افسوس که ژاله دیوان شعر خود را به آتش سپرد و آن چه از او باقی است، اوراق پراکنده‌ای است که پس از مرگ وی وسیله فرزند هنرشناسش، پژمان، جمع‌آوری شد و به چاپ رسید. قصیده زیر به نام «تصویر هستی»، مایه‌ای از ژرف اندیشی دارد و افکار خیامی: (۱۲)

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته
پرتو لرزان امید، این چراغ زندگی
اصل امکان چیست، وین انسان کبر اندوز کیست؟
آن بلند اختر سپهر و این تبه گوهر زمین
هر یقینش با هزاران رب و شک در ساخته
مرگ دانی چیست؟ درسی با هراس آموخته
الغرض گر نقش هستی را نکوبیند کسی
پروین اعتصامی:

هر از گاهی یک بار، طبیعت شگفتی‌هایی می‌آفریند که برای سالیان دراز یگانه و بی‌همتا باقی می‌مانند، گاه در سینه صدفی کوچک، مرواریدی گرانها و در دل قطعه سنگی گران، گوهری یکتا و در شورزاری خشک و سوزان، گلی خوشرنج و عطر آگین به وجود می‌آید که زیبایی و ارزش آن‌ها خارج از حد تصور است. از جمله این آفرینش‌های شگفت‌آور، خانم رخشنده اعتصامی، مشهور به پروین اعتصامی است که برای مدت کوتاهی در آسمان ادب ایران درخشید و آثار جاودانه بسیار از خود باقی نهاد. او یکی از بدیع‌ترین و دل‌آویزترین شکوفه‌های ادب فارسی و از زمره منادیان محبت و دوستی و مهربانی است که در سال ۱۲۸۵ (۱۳ خورشیدی)، در خانواده‌ای فرهنگ دوست در تبریز به دنیا آمد و در فروردین ۱۳۲۰ به ابدیت پیوست. پروین خواندن و نوشتن و ادبیات فارسی و عربی را نزد پدر دانشمند خود، یوسف اعتصامی نویسنده و مترجم و روزنامه نگار نامور و دیگر معلمین سر خانه فراگرفت و سپس به تهران رفت و مدرسه دخترانه آمریکایی‌ها را به پایان رسانید. او از کودکی ذوق و قریحه شاعری داشت و از نه سالگی شعر می‌سرود و به عقیده بسیاری از صاحب نظران، او نه از نوادر، بلکه از نوابغ روزگار بود و در درک و فهم مطالب و مفاهیم دشوار فلسفی و اجتماعی، آن چنان از خود توانایی نشان می‌داد که تصور آن هم دشوار بود. علامه محمد قزوینی که خود یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان همعصر پروین بود می‌نویسد که: با کمال لذت و تمتع قسمت عمده این دیوان را مطالعه کردم و هر چه بیشتر رفتم و بیشتر می‌خواندم، استعجاب من به تعجب مبدل می‌شد که چگونه امروزه در این قحط الرجال فضل و ادب، چنین شاعری ظهور کرده و به سرودن چنین اشعاری در درجه اول از فصاحت و متانت که لطفاً و معناً و مضموناً با بهترین قصاید اساتید، دم برابری می‌زند موفق گشته است... (۱۴)

شعر پروین نه تنها از نظر داشتن مفاهیم بکر و مفاهیم زیبا درخور شگفتی است، بلکه کلمات و جملات و الفاظ و قافیه‌هایی که در ترکیب اشعار او به کار رفته نیز با بهترین نمونه‌های آثار شعرای بزرگ برابری می‌کند. مایه اصلی شعر پروین محبت و مهربانی و بشر دوستی و حمایت از ستم دیدگان و بینوایان و نکوهش زورگویان و ستمگران و پند و اندرزهای اخلاقی و ستایش فضیلت و پاکدامنی است:

شنیده‌اید میان دو قطره خون چه گذشت؟
یکی بگفت به آن دیگری، تو خون که‌ای؟
بگفت من بچیکدم زپای خارکنی
گه مناظره یک روز بر سرگذری
من اوفتاده‌ام این جا ز دست تاجوری
ز رنج خار که رفتش به پا چو نیشتری

۱۴ - برداشت و تلخیص از نامه استاد قزوینی.

۱۳ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۱۲ - همان.

جواب داد ز یک چشمه‌ایم هر دو چه غم
به خنده گفت میان من و تو فرق بسی است
برای هم‌رهی و اتحاد با چو منی

چکیده‌ایم اگر هر یک از تن دگری
تویی زدست شاهی، من ز پای کارگری
خوش است اشک یتیمی و خون رنجبری (۱۵)

در مقاله محققانه و جامع الاطراف که ملک‌اشعراء بهار در سال ۱۳۱۴ بر اولین چاپ مجموعه اشعار پروین نوشته است چنین می‌خوانیم: «در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرت‌اند، جای تعجب نیست، اما تا کنون شاعری از جنس زن که دارای این قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و وطن مقدمات تتبع و تحقیق، اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است. هر گاه تنها غزل (سفر اشک) از این شاعره شیرین سخن باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی، جایگاهی عالی و ارجمند بخشد تا چه رسد به: لطف حق، گوهر اشک، روح آزاد، دیده و دل، دریای نور و سایر قطعات که هر یک برهان آشکار بلاغت و سخن‌دانی اوست.»

دی کودکی به دامن مادر گریست زار
طفلی مرا ز پهلوی خود بی‌گناه راند
اطفال را به صحبت من از چه میل نیست؟
دیروز در میانه بازی، ز کودکان
با وجودی که از روزگار پروین پیش از شش دهه می‌گذرد، معهذای بی‌روانی و دل‌نشینی و تأثیر اشعار او در بین مردم به حدی است که بسیاری از اشعارش در محاورت روزمره جامعه جا باز کرده و به عنوان شاهد و دلیل بر زبان‌ها جاری است: (۱۷)

گرفتم آن که به پایان رسید فرصت ما
حادث نیک و بد ما نوشته خواهد شد
برای فرصت صیاد نیز پایانی است
زمانه را سند و دفتری و دیوانی است

*

زهد با نیت پاک است نه با جامه پاک
قدیمی‌ترین آثار پروین که برای اولین بار به چاپ رسیده است، یازده قطعه شعر است که در شماره‌های سال دوم مجله بهار در سال ۱۳۰۰ خورشیدی، یعنی وقتی پروین پانزده سال بیشتر نداشت منتشر شده است که از جمله این قطعات می‌توان اشک یتیم، ای مرغک، صاعقه ماستم اغنیا است و اندوه فقر را نام برد که انصافاً هر یک از این آثار شاهکار جاودانه به شمار می‌روند:

روزی گذشت پادشاهی از گذرگهی
پرسید ز آن میانه یکی کودک یتیم
آن یک جواب داد: چه دانیم ما که چیست
نزدیک رفت پیرزنی گوژیشت و گفت
سادگی و صداقت از دیگر مایه‌های اصلی شعر پروین است و مضمون‌هایی که او برای آثار خود برگزیده است، موضوع‌هایی بسیار ساده‌اند که شاعر با توانایی‌های بسیار آن‌ها را چنان پرورش می‌دهد که نتیجه آن شعری والا است و خواننده در می‌یابد که این سخنان زیبا و رسا، از دلی پاک نشأت یافته است:

پیام داد سگ گله را شبی گرگی
مرا به خشم میاور که گرگ بد خشم است
جواب داد مرا با تو آشنایی نیست
رفیق دزد نگردم به حیله و تلیس
که بامداد بره بفرست، میهمان دارم
درون تیره و دندان خون فشان دارم
که رهزنی تو و من نام پاسبان دارم
که عمرهاست به کوی وفا مکان دارم (۱۹)

۱۵ - تلخیص از قطعه مناظره.

۱۶ - از قطعه قلب مجروح.

۱۷ - مجله بهار و بیله یوسف اعتصامی پدر پروین منتشر می‌شد و یکی از پر بارترین نشریات زمان خود به شمار می‌رفت.

۱۸ - از قطعه اشک یتیم.

۱۹ - از قطعه گرگ و سگ.

افسوس که پروین در عنفوان جوانی، بیش از آن که شاهکارهای دیگری خلق کند به ابدیت پیوست.
فعالیت‌های ادبی بانوان بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰:

علیرغم استبداد فوق‌العاده شدیدی که در دوره حکومت رضاشاه پهلوی در ایران حاکم بود، در این دوران گام‌های برجسته‌ای در زمینه نوسازی ایران و نیل به سوی تمدن و تجدد غربی برداشته شد که در ابعاد فرهنگی و اجتماعی آن می‌توان از کشف حجاب (۲۰)، تأسیس مدارس جدید (۲۱)، ایجاد دانشگاه، اعزام چند دوره دانشجویان ممتاز به اروپا، تأسیس رادیو، انتشار کتاب‌ها و نشریات گوناگون، ترجمه آثار بزرگان و متفکران مغرب زمین و نهایتاً رواج افکار و اندیشه‌های نو در جامعه، نام برد. بعد از عزیمت رضاشاه از ایران و متلاشی شدن دستگاه دیکتاتوری، تحولات اجتماعی و فرهنگی و هنری ایران شتاب بیشتری یافت و برقراری آزادی‌های نسبی و آغاز فعالیت‌های احزاب و رسوخ افکار و اندیشه‌های مترقی، بسترهای مناسبی را برای مشارکت هر چه وسیع‌تر زنان در فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی فراهم ساخت. به جای دو مدرسه‌ای که در سال ۱۲۹۰ خورشیدی در تهران وجود داشت، در پایان دوره سلطنت رضاشاه، مدارس دخترانه بسیاری در اقصی نقاط کشور دایر بود و تعداد دختران در دانشگاه و مدارس عالی و متوسطه، افزایش چشم‌گیری داشت. این تحولات مثبت به زنان با استعداد امکان داد که به جایگاه‌های اصلی خود نزدیک شده و در فعالیت‌های ادبی و هنری جامعه، همدوش مردان شرکت نمایند و شهرت و آوازه آن‌ها در نشریات و کتب و رادیو انعکاس پیدا کند. زنان و دختران بسیاری به شعر و شاعری پرداختند و مجلات و روزنامه‌های گوناگون هر روز اشعار و آثار ادبی آن‌ها را منتشر ساختند. از برجسته‌ترین زنانی که از شهریور ۱۳۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ در عرصه ادبیات ایران درخشیدند می‌توان از: ژاله اصفهانی، پروین دولت‌آبادی، سیمین بهبهانی، منیر طه و فروغ فرخزاد و بانوان دیگر نام برد که هر یک از آن‌ها بر جریان‌های ادبی روزگار خود تأثیر نهاده و هر کدام، راه و روش و مکتب و سبک خاصی را در شعر معاصر ایران نمایندگی می‌کنند و شگفت آن که بسیاری از آثار این گروه به حدی بدیع، دلپذیر و پُر محتواست که از نظر هنری و تکنیکی، کمترین تفاوتی با بهترین آثار گویندگان مرد ندارد.

دکتر ژاله سلطانی:

مشهور به ژاله اصفهانی، از سخنوران توانا و شیرین سخنی است که حدود ۶۰ سال است در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی فعالیت می‌کند. در حقیقت او و صدها زن اندیشه‌مند دیگری که در شش دهه اخیر در ایران درخشیدند، پرچم داران آزادی و تجدد زنان در جامعه ایران به حساب می‌آیند. ژاله در سال ۱۳۰۰ خورشیدی (۲۲) در اصفهان متولد شد و پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، در بانک ملی اصفهان به کار مشغول گردید. او از دوران نوجوانی دارای سرشتی تند و سرکش و پیکارجو بود و از اولین بانوانی است که بعد از شهریور بیست، وارد مبارزات سیاسی و اجتماعی شد و با سرودن اشعار مردمی و سیاسی، سهم بزرگی در فعالیت‌های گروه‌های چپ به عهده گرفت. نصرت‌الله نوح شاعر آزاده و نویسنده نامور معاصر که از نزدیک با ژاله و فعالیت‌های او آشنایی دارد می‌نویسد: «او مثل خورشیدی فروزان در حدود شصت سال است که در عرصه فرهنگ و شعر فارسی حضور دارد. چه زمانی که در ایران بود و چه زمانی که به ناچار کشور را ترک کرده است...» (۲۳). ژاله از ۱۳ سالگی به سرودن شعر پرداخت و اولین مجموعه اشعار وی به نام: «گل‌های خودرو» در سال ۱۳۲۳ منتشر شد و در سال ۱۳۲۵ که نخستین کنگره نویسندگان ایران به ریاست ملک‌الشعراء بهار و با مشارکت شعراء و نویسندگان و اساتید نام‌آور آن روزگار مانند ابراهیم پورداود، دکتر لطفعلی صورتگر، رعدی آرزخی، پرویز خانلری، جلال همائی، حبیب یغمائی، سعید نفیسی، احسان طبری، شهریار، حمیدی شیرازی، توللی، نیما یوشیج و صادق هدایت در تهران تشکیل شده، ژاله به شعر خوانی پرداخت. از آنجا که شعر و کلام او بسیار تند و آتشین بود، بنا به ملاحظات سیاسی، بهار در ابتدا اجازه شعر خواندن

۲۰ - کشف حجاب در سال ۱۳۱۴ انجام گرفت.

۲۱ - بنا به نوشته دکتر یحیی آرنی پور در جلد سوم کتاب از نیما تا روزگار ما، در سال ۱۲۹۰ خورشیدی تنها دو مدرسه دخترانه در تهران وجود داشت که وسیله آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها تأسیس شده بودند و در این مدارس معمولاً دختران ایرانی غیر مسلمان، مانند ارمنه، آسوری‌ها، یهودی‌ها و زردشتی‌ها تحصیل می‌کردند.

۲۲ - فرهنگ شاعران پارسی زبان
۲۳ - یادمانده‌ها به نوشته نصرت‌الله فرح، ماهنامه پژواک دسامبر ۲۰۰۲.

به وی نداد ولی نهایتاً به او اجازه داده شد که اشعار خود را در کنگره بخواند و به زودی ناقدان دریافتند که شاعری از نوع دیگر، از جنس شاعران مشروطه وارد میدان شده است. (۲۴)

خراب گشته دلم از خرابی وطنم
از این مناظر غم خیز در شگفتم من
فکنده منظر این مُلک آتشم بر جان
که درد این همه بدبخت کی شود درمان؟
چرا نباید خوشبخت باشد این ملت
چرا نباید شاداب باشد این بستان

این گونه برداشت‌ها که یادآور سوره‌های آتشین عارف و عشقی و فرخی یزدی بود، در آن روزها عمیقاً بر دل‌ها می‌نشست. افکار تند و انقلابی و مبارزه بر علیه فقر و ستم و زور و دیکتاتوری و امید به فردای بهتر، جان مایه اکثر اشعار او بود و شگفت آن که حالا که سال‌ها است دژهای چپ فرو ریخته‌اند، ژاله هنوز هم از امیدهای نو و افسانه‌های نو سخن می‌گوید (۲۵): درخت خشک زمستان پر از شکوفه شده/شگفت نیست اگر من ز نو شکفته شوم/هزار و یک شب افسانه نگفته شوم/خوشا شکوه گل سرخ در صحاری سرد/و مهربانی لبخند در تلاطم درد. در سال ۱۳۲۶، پس از ختم وقایع آذربایجان و شکست فرقه دمکرات، ژاله به همراه همسرش که از اهالی آذربایجان بود به شوروی رفت و مدت ۳۳ سال در هجرت و آوارگی بسر برد و در آن جا به فعالیت‌های ادبی و فرهنگی و نشر و ترویج و زبان و ادبیات فارسی پرداخت و از آن جمله کتابی راجع به شاعران ایران (۲۶) تألیف کرد.

پس از پیروزی انقلاب، ژاله و همسرش به ایران مراجعت کردند و او موفق شد که مجموعه‌ای از آثار تازه خود را تحت عنوان: «اگر هزار قلم داشتم» با مقدمه‌ای از احسان طبری در تهران به چاپ برساند. در این مقدمه طبری می‌نویسد: «سی و سه سال دور بودن از میهن، از هر باره که ببینید، مهر و نشان خود را بر روی شعر ژاله، که خود را به حق شاعری از دوران دشوار عبور کرده می‌خواند، گذاشته است - شعر ژاله بی آن که از جهت بیان و زبان شعری خود بغرنج باشد، رنگین، پراحساس و دارای باری از اندیشه‌های سنجیده است». به یکی از اشعار مورد اشاره طبری به نام پرندگان مهاجر توجه فرمایید:

پرندگان مهاجر، در این غروب خموش
شما شتاب زده راهی کجا هستید؟
چه شد که روی نهادید بر دیار دگر؟
مگر چه درد و شکنجی در آشیان دیدید؟
چرا به سردی دی ترک آشیان کردید؟
و یا درون شما را شراره‌ای می‌سوخد؟
پرندگان مهاجر، دلم به تشویش است
به باغ باد بهار آید و بدون شما
به دوش روح چه سنگینی دل آزار است
برای مردم رهرو در این جهان بزرگ
که ابر تیره تن انداخته به قلّه کوه
کشیده پر به افق تک تک و گروه گروه
چه شد که از چمن آشنا سفر کردید؟
که عزم دشت و دمن‌های دورتر کردید؟
برای لذت کوتاه گرمی تنتان؟
که بود تشنه خورشید، جان روشن‌تان؟
که عمر این سفر دورتان دراز شود
شکوفه‌های درختان سیب باز شود
خیال آن که رهی نیست در پس بن بست
هزار راه رهسای و روشنایی هست

در مصاحبه به یاد ماندنی دکتر صدرالدین الهی و نادر نادریبور، تأثیر آوارگی و غربت بر شعر ژاله مورد گفتگو قرار گرفته و نادریبور می‌گوید: «اقامت این شاعر در وطن، با ختم حوادث آذربایجان پایان یافت و او ناگزیر به سرزمین‌های غریب عزیمت کرد و از آن پس شعرش نیز اندک اندک از قالب‌های کهن دوری گزید و به اوزان عروض نیمائی نزدیک شد. در سال ۱۳۴۶ که من برای نخستین بار ژاله سلطانی را در مسکو دیدم و او همراه من و شادروان دکتر خانلری و دکتر صورتگر برای شرکت در سمپوزیوم پنج کشور فارسی زبان به شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان آمد، از اشعار آتروزی‌اش دریافتم که او در دایره احساس غربت محبوس مانده و به قلمروهای عاطفی دیگر نیز راه گشوده است». (۲۷): «می‌دود آسمان، می‌دود ابر/می‌دود دژه و می‌دود کوه/می‌دود جنگل سبز انبوه/می‌دود نهر/می‌دود

۲۶ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۲۵ - همان.

۲۴ - کیهان لندن شماره ۹۱۸.

۲۷ - طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو، روزگار نو، خرداد ۱۳۷۲.

دهکده/می دود شهر/می دود دود/دشت و صحرا/می دود موج بی تاب دریا/می دود خون گلرنگ رگ‌ها/می دود فکر/می دود عمر/می دود دود/می دود موج و مه واره و ماه/می دود زندگی، خواه و ناخواه/من چرا گوشه‌ای می نشینم؟

در اواخر سال ۱۳۶۰ با دگرگونی اوضاع در ایران، امیدهای ژاله بار دیگر با دشواری‌ها و ناکامی‌ها رو به رو می‌شود و او اجباراً به هجرت غم‌انگیز دیگری می‌رود، هجرتی که هنوز هم ادامه دارد. شاید مناسب باشد که سخن خود را در مورد «ژاله» و آزادگانی چون او که در جستجوی آب، عمری به دنبال سراب دویدند و جز حیرت و درماندگی و بن‌بست نصیبی نیافتند، با این شعر دل‌آویز سیمین بهیانی خاتمه دهیم:

خلوص و ایمان بود، خدای می‌داند
صواب اگر کردیم و گر خطا رفتیم

پروین دولت‌آبادی:

بانو پروین دولت‌آبادی متخلص به پری، یکی از جان‌های شیفته و شعراء گرانقدری است که آفرینش‌های ادبی او، در تعالی و تکامل شعر معاصر ایران تأثیر بسیار باقی نهاده است. او در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در اصفهان متولد شد و پس از اتمام دوره دبستان و دبیرستان، به دانشکده ادبیات دانشگاه تهران رفت و پس از اخذ لیسانس، به عنوان دبیر دبیرستان‌های تهران به کار پرداخت (۲۸). پروین طبعی حسّاس، قریحه‌ای پُر شور و ذوقی لطیف و نازک اندیش دارد و سخشنه تنها لبریز از جوهر شعری و در بردارنده والاترین مضامین و مفاهیم است، بلکه از نظر ساختاری نیز در نهایت استحکام و انسجام بوده و با برترین آثار استادان سخن برابری می‌کند. قطعه (کوه و دود)، نمونه بدیع و دل‌انگیزی است از توانایی‌های ژرف پروین در توصیف و تصویر طبیعت و پویایی زندگی انسان‌ها:

سحر به نیم نظر چشم خویشتن بگشود	سترگ و سرکش و والا نشسته کوه کبود
بگو به رود کز این جان بی قرار چه سود؟	به طعنه گفت که ما استوار و بر جاییم
نه سیل گریه باران به چشم داشت نمود	نه برق خنده‌ای از آذرخش جانم سوخت
شکوه پیکر من بر جمال او افزود	شب سیاه چو فانوس مه برافروزد
که بی قراری ما را جز این قرار نبود	به نغمه خوانی جاوید، رود جوشان گفت
که سخت گوشه نشین ماند و از بلا آسود	به سرفرازی کوه کبود آگاهم
که سربه سنگ چرا سود و تن به خاک آلود؟	به خسته پایی این رهگذر چه می‌نگری؟
به قطره قطره‌ام از راز زندگی است سرود	چو مست بگذرم از کشتزار دهکده‌ای
غبار تیره غم از جهان برآرد دود	همیشه پیک نشاطم که گر فرو مانم
ترانه بر لب و پیویای مهر رودم رود	درون بستر آرام زندگی گذرم
که پاکی آرم و بر خاک سر نهم به سجود (۲۹)	به راه عمر، من آن مست رفته از خویشم

پروین در انواع شعر و بحور کهن و عروض نیمایی، آثار ارزشمندی به وجود آورده است که برخی از آن‌ها ممتازترین آثار ادبی معاصر محسوب می‌شوند، اما به باور صاحب نظران، غزل‌ها و مثنوی‌های او از نظر مضمون و محتوا و شکل و ساختار، آن چنان بدیع و شیوا هستند که شباهت آن‌ها با بهترین آثار شعراء نامدار کلاسیک ایران، از دید خوانندگان پنهان نمی‌ماند. در مصاحبه به یاد ماندنی نادر نادرپور شاعر بزرگ با دکتر صدرالدین الهی نویسنده نامور و منتقد ادبی، شعر پروین این چنین مورد نقد و ارزیابی نادرپور قرار گرفته است: «... و اما پروین دولت‌آبادی که در سالیان دور با شاعران گوناگونی مانند خانلری، تولّی، ورزی، شاملو و من‌معاشرت فراوان داشته، از نیکان روزگار است. شخصیت پاکیزه و پیراسته و خلق و خوی مهربانش، او را شمع محافل شاعران آن روزگار کرده بود و در همان محافل بود که او گاهگاه، شرمگانه، شعری از خویش می‌خواند و ما اشعار نو او را به بلندی طبعش نمی‌یافتیم، لیکن جوهر شاعرانه‌ای که در وجود پروین دولت‌آبادی نهفته بود، کار خود را کرد و در گیرودار حوادث فردی و اجتماعی، اکسیری به طبع این شاعره زد که جز (درد) نامی نداشت و این درد قریحه پروین را به سوی قالبی که

فراخور سخن او بود رهنمون شد و غزلیاتی را به او الهام کرد که من یکی از آن‌ها را در این جا نقل می‌کنم:

چو تیغ کهنه، بلا دیدگان زنگ شدند
 ز تنگ چشمی پیلان مگو که پیل تنان
 ز ساده جانی لب تشنگان درد می‌رس
 سر ستیزی و امید صلح و جنگی نیست
 سرود سرخوشی راستان چه ساز کنی؟
 به پاک جانی مینا قسم مخور ای دوست
 ز نرم خوبی باران مگو که شیشه دلان
 هنوز پای فرو مانده را شتابی هست

این غزل و چند همتای درخشان دیگرش نشان داد که رجعت پروین دولت آبادی از قلمرو شیوه نیمایی به حریم سخن پیشینیان، شعر او را مانند شعر سیمین بهبهانی تعالی بخشیده و خودش نیز به یکی از نمایندگان برجسته کلام زنانه در روزگار ما مبدل شده است...» (۳۰)

خاموشی و فروتنی و روحیه انزوا طلبی و پرهیز از هر گونه خودنمایی و تظاهر و غوغا، از مختصات برجسته روحی پروین است و این فروتنی به حدی است که به جز پاره‌ای از خواص، مردم هنردوست و ستایش‌گران شعر و زیبایی، از جریان زندگی و ارزش آثار گرانقدر این بانوی بزرگوار اطلاع چندانی ندارند. خود او می‌نویسد: «گفتن از خود، کاری دشوار بوده و هست. از آن رو که شرح زندگی طولانی پر تلاشی که معلمی ساده با آن سر و کار داشته است، در حقیقت بازگشت دوباره یک انسان به روزهایی خواهد بود که آدمی حیات خویش را در درجه روشن چشمان شاگردان خود دیده است و از آن‌ها گرمی بیونند، امید و پذیرش را آموخته و در سهم خود الفبایی به نوآموزی یاد داده است که باید کتاب سرگذشت خود را با آن بنویسد...» (۳۱)

آشنا با حرف دل گشتم، خموشی می‌کنم
 دور از جان شما با دردمندی‌های خویش
 در کف من جام هستی مانده از مستی تهی
 می‌برم از یاد نام خویش و چون مستان به جهد
 دیده‌ام عبرانی جان، پرده پوشی می‌کنم
 تا شوم روزی شکیب، سخت کوشی می‌کنم
 عشرت خامان بین گر باده نوشی می‌کنم
 با دگر مستان جدال تیز هوشی می‌کنم (۳۲)

عشق و عرفان از جان مایه‌های شعر پروین است و در اکثر آثار او عشق و شوریدگی موج می‌زند. صادق ناصرزاده از فرهنگیان والا مقام می‌نویسد: «یادآوری این نکته را لازم می‌دانم که با آشنایی‌هایی که سال‌هاست با خانم دولت آبادی دارم، ایشان را در مشرب اهل عرفان و وحدت وجود می‌دانم و در بسیاری از سروده‌های ایشان، رد پای این مشرب را به خوبی می‌توان تشخیص داد.» (۳۳)

بگشای در، بگشای در، مست و غزل خوان آمدم
 مستم ولی پیمانانه جو، پیمانانه کو، پیمانانه کو؟
 گر پایکوب محنتم، از دست مگذارم دگر
 امشب ز ره وامانده‌ام، از کوی عشرت مانده‌ام
 لب تشنه‌ام، کو جرعه‌ای، کاندرد پی آن آمدم
 سرمست صد جام بلا، زان سست پیمان آمدم
 گر سر نهادم در رهت، بین دست افشان آمدم
 بگشای در، بگشای در، کز کوی جانان آمدم (۳۴)

نه تنها غزل‌های پروین از والاترین آثار ادبی معاصرند، مثنوی‌های او نیز در برگزیده لطیف‌ترین احساسات انسانی و مضامین شورانگیز بوده و او نه تنها می‌تواند شیفتگی‌ها و عواطف سودایی خود را به دیگران منتقل کند، با هنرمندی و توانایی بسیار موفق می‌شود که خوانندگان اشعار خویش را به دنیای تخیلات خود بکشاند:

می‌توان برتر ز بودن بود و مرد
 می‌توان در سینه یاران نشست
 می‌توان نابوده را با خویش برد
 با حیات دیگران از مرگ رست

۳۰ - ماهنامه روزگار نو چاپ پاریس، سلسله مقالات طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو.

۳۱ - مقدمه چاپ جدید مجرعه شعر مهرتاب.

۳۲ - برگرفته از یادداشت‌های آقای ناصرزاده.

۳۳ - بگشای در از کتاب شور آب.

۳۴ - بگشای در از کتاب شور آب.

ما به جان دوستان آمیختیم این چنین از مرگ تن بگریختیم (۳۵)
 از مجموعه اشعار و آثار خانم دولت آبادی می توان «شور آب»، «آتش و آب»، «مهرتاب»، «بر قایق ابرها»، «در بلورین جامه انگور» و «شش جزوه برای کودکان» را نام برد که همه آن ها گنجینه ادبیات معاصر ایران را غنای بسیار بخشیده اند. جا دارد که این نوشته را با رباعی بسیار دلنشینی که استاد جلال همائی در سال ۱۳۲۶ برای پروین سروده است پایان دهم:

امشب مه من به میهمانی این جاست گنجینه اسرار معانی این جاست
 گر تشنه فیضی ز لبش کام بگیر سرچشمه آب زندگانی این جاست

سیمین بهیانی:

تاریخ تمدن ملت ها همواره وامدار فرزاندگانی است که با اندیشه های نبوغ آسای خود، کاروان فرهنگ بشری را به سوی افق های تازه و روشن رهنمون می شوند. سخن از سیمین بر خلیلی، مشهور به سیمین بهیانی است که در سایه توانایی های شگرف او، مکتب جدیدی در غزل فارسی بنیاد یافته است.

وی از نادره زنانی است که در آفرینش های ادبی و پویایی شعر معاصر پارسی، مقام بس والایی دارد، زنی که با وسعت فکر و اندیشه و نبوغ شاعرانه خویش، هم در بیان احساسات شخصی و هم در تصویر عواطف جمعی و مضامین اجتماعی و مردمی، دامنه شعر را به عوالمی گسترده کشانده است. سیمین در سال ۱۳۰۶ خورشیدی در تهران (۳۶) متولد گردید و پس از تحصیلات دبستانی و دبیرستانی، دوره دانشسرای عالی تهران را به اتمام رساند و به عنوان دبیر دبیرستان های پایتخت به کار پرداخت (۳۷). دنیای شعر سیمین، با غزل متعارف کلاسیک شروع شد و سپس به دنیای شعر نو کوچ کرد و در نهایت بار دیگر به دنیای غزل باز گشت، اما غزل های این دوره از زندگی او از قوانین متعارف غزل سرایی که صدها سال بر شعر پارسی سلطه داشت خارج شده و علاوه بر اوزان تازه، مضامین و مفاهیم و برداشت های جدید در شعر او مطرح گشته است و در حالی که از رو به رو شدن با عواطف شخصی و به ویژه احساسات زنانه نهرا سیده (۳۸)، سخش صورت و محتوایی کاملاً تازه تر و مردمی تر پیدا کرده است. خود سیمین از این تجربه معنوی چنین یاد می کند: «دیری است تا شعرم به یک عاطفه همگانی بدل شده است، گویی که زبان جمع است و این نه از آن روست که خواسته ام تا از زبان جمع سخن بگویم، بلکه از آن است که فردیت خویش را گم کرده و در دل جمع مستحیل شده ام...» (۳۹)

شلوار تا خورده دارد، مردی که یک پا ندارد

خشم است و آتش نگاهش، یعنی «تماشا ندارد»

رخساره می تابم از او، اما به چشمم نشسته:

بس نوجوان است و شاید از بیست بالا ندارد

بادا که چون من مبادا، چهل سال رنجش پس از این

خود گر چه رنج است بودن «بادا مبادا» ندارد

با پای چالاک پیما، دیدی چه دشوار رفتم؟

تا چون رود او که پایی، چالاک پیما ندارد

تق تق کنان چو بدستش، روی زمین می نهد مهر

با آن که ثبت حضورش، حاجت به امضا ندارد

۳۵ - قطعه جاودانگی از کتاب (در بلورین جامه انگور).

۳۶ - پدر سیمین، عباس خلیلی از دانشمندان و مترجمان مشهور و مادرش خانم فخر عادل، از بانوان فاضله معاصر است. نقل از فرهنگ شاعران زبان فارسی تألیف عبدالرفیع حقیقت.

۳۷ - همان.

۳۸ - نقل از ماهنامه روزگار نو چاپ پاریس، مصاحبه به یاد ماندنی دکتر صدرالدین الهی با نادر نادریور، آذر ماه ۱۳۷۱.

۳۹ - از مقدمه دشت آرژان.

لبخند مهرم به چشمش غاری شد و دشنه‌ای شد
این خوگر با درشتی، نرمی تمنا ندارد
بر چهره سرد و خشکش، پیدا خطوط ملال است
گویا که با کاهش تن، جانی شکبیا ندارد
گویم که با مهربانی، خواهم شکبایی از او
پندش دهم مادرانه، گیرم که پروا ندارد
رو می‌کنم سوی او باز، تا گفتگو سازم آغاز

رفته است و خالی است جایش، مردی که یک پا ندارد (۴۰)
به باور نادرپور، در این غزل، سیمین نه تنها در شعرش حضوری مداوم دارد و نگاهش مرد معلول را مادرانه دنبال می‌کند، بلکه احساسات او همراه نگاهش در همه لحظات و کلمات شعر جاری است و این شیوه نشان می‌دهد که بر خلاف ادعای متولیان تعهد، لازمه از دیگران گفتن، از خود نگفتن نیست و یا به عبارت دیگر حدیث نفس، مغایرتی با حدیث جمع ندارد. (۴۱)

توفیق سیمین در ارایه معانی و مفاهیم تازه و قالب‌های نو، در این دوره از زندگی خود، دارای آنچنان عمق و معنی و لطف و تازگی و استواری است که نظر بسیاری از منقدان هنری و ادب‌شناسان معاصر را به خود جلب کرده است. دکتر صدرالدین الهی نویسنده نامدار روزگار ما معتقد است که این تحوّل دلپذیر، «شاید پایه‌ای برای غزل قرن بعد باشد» (۴۲) و به باور دکتر علی محمد حق شناس، سیمین غزل را پذیرای قضایای تازه کرده و می‌توان وی را «نیمای غزل» (۴۳) خواند و سیمین دانشور می‌نویسد: «سیمین بهبانی در اوج تکامل هنر خویش است و در دیوان اخیرش، خطی ز سرعت و از آتش، هیچ غزلی و یا غزل واره‌ای را نمی‌توان یافت که از انسجام و یک پارچگی بی بهره باشد، سیمین با تسلط بر پیوند حساب شده، کلمات و ساختار هر مصرع و یا بیتی را طوری تدوین می‌کند که به تحوّل مصرع و بیت بعدی بینجامد و اوج غزل را به پایان اثر می‌گذارد.» (۴۴) و بالاخره استاد بزرگ دکتر احسان یارشاطر در نامه‌ای به خانم بهبانی می‌نویسد: «... شعر شما سرشار از موسیقی است زبانی آراسته و صیقلی دارد و احساس اصیل در دل آن می‌تپد. توانایی شما در محسوس کردن تجارب عاطفی و عواطف باریک و سیال زندگی مایه اصلی تأثیر و گیرندگی اشعار شماست، و این فقط در دسترس معدودی است» (۴۵). با وجود آن که قسمت اعظم سروده‌های سیمین شمول و وسعتی فراتر از بیان عواطف فردی دارند، معهدا عشق به عنوان اکسیر شگفت‌آوری که منشاء حیات و زندگی است در اکثر آثار سیمین حضوری ملموس دارد، اما عشق‌های او نه خیالی است و نه رویایی، برای او عشق زمینی، عشق جسمانی، با همه موهبت‌های آن مطرح است که شاعر با قدرت کلام و توانایی‌های احساسی خود آن را تعالی می‌بخشد و خوانندگان را به دنبال خود به دنیای پر از رویا و شیفتگی می‌کشاند. دو شعر زیر یکی از آثار اولیه شاعر و دیگری از غزل‌های دوره اخیر اوست که نحوه ارایه عشق در آن‌ها به اوج شکوه می‌رسد:

ستاره دیده فرو بست و آرمید بیا	شراب نور به رگ‌های شب دوید بیا
ز بس به دامن شب اشک انتظارم ریخت	گل سپیده شکفت و سحر دمید، بیا
ز بس نشستم و با شب حدیث غم گفتم	ز غصه رنگ من و رنگ شب پرید، بیا
به گام‌های کسان می‌بوم گمان که تویی	دل ز سینه برون شد ز بس تپید بیا
نیامدی که فلک خوشه خوشه پروین داشت	کنون که دست سحر دانه دانه چید بیا
امید خاطر سیمین دلشکسته تویی	مرا مخواه از این بیش ناامید بیا (۴۶)

و اینک تصویر دیگری از هدیه بهشتی عشق در سخن سیمین:
شبی هم‌رهت گذر، به طرف چمن کنم
ز تن جامه برکنم، ز گل پیرهن کنم

۴۲ - همان مقاله.

۴۱ - طفل صد ساله‌ای به نام شعر نو.

۴۰ - غزل هلال احمر.

۴۳ - برگرفته از نقد محققانه دکتر حق شناس.

۴۵ - مقاله استاد یارشاطر در نیمه دیگر.

۴۶ - غزل شراب نور در کتاب مرمر.

به دست ستیز تو، سپارم زمام دل
به قهرم گذاشتی، مرا با تو آشتی
بر و دوش و سینه را، به لبهات بسپرم
به اعجاز یک نگه، دلت رام اگر نشد

به پای گریز تو، ز گیسو رسن کنم
به تقدیم جان نشد، به تسلیم تن کنم
سپید شکوفه را، کسب بود سخن کنم
سرانجام چاره را به سحر سخن کنم

خلاقیات‌های ادبی و استفاده از اوزان و بحور نامتعارف و نوآوری‌های فکری و مضمونی و استحکام و انسجامی که در بافت کلام سیمین وجود دارد، به حدی ریشه‌دار و پُر شکوه است که به واقع می‌توان گفت وی به وجود آورنده «مکتب جدیدی» در شعر پارسی است. در مقاله محققانه و ارجمندی که نصرت‌الله نوح، نویسنده و شاعر نامور در خصوص کوشش‌های سیمین در راه گسترش اوزان تازه در شعر فارسی نوشته است می‌خوانیم: «...یکی از شاعرانی که تلاش در کشف و استفاده از اوزان پیچیده را وجهه همت خود قرار داده بود، ناصر خسرو قبادیانی است، نیما نیز در تلاش و کوشش برای یافتن راهی جهت نوآوری، موفق به کشف وزن «افسانه» شد و همان طور که می‌دانیم وزن منظومه افسانه، تا قبل از آن که وی آن را به کار گیرد، در ادبیات، جایی نداشت. اما تلاش سیمین بهیچانی در جهت گسترش و ابداع اوزان تازه نه از سر تفتن بود و نه تفاخر. او که نزدیک به چهل سال ادبیات را در دبیرستان‌های تهران تدریس کرده بود و اوزان شعر فارسی را به خوبی می‌شناخت، در پی آن بود که از اوزان جدید و یا کم استفاده شده در جهت باروری هر چه بیشتر، شعر فارسی استفاده کند. او می‌خواست حرف‌های خود را در قالب‌های فراموش شده بریزد و از موسیقی کلام و ریتم وزن در جهت اثر بیشتر روی خواننده استفاده کند. سیمین علاوه بر استفاده صحیح از اوزان تازه، در تصویر سازی، نگرش و بافت کلام نیز موفق و قدرتمند است. او طی سال‌ها، انواع و اقسام شعر را تجربه کرده است و در همین راستا، جستجوی پیگیر خود را برای یافتن راهی تازه در غزل که به واقع در حال سکر است، آغاز کرد (۴۷). به قطعۀ زیر که یکی از دل‌آویزترین آثار سیمین است توجه فرمایید:

جگر دریده چون گل را، به کدام شاخه آویزم؟
به کدام سرخ دل بندم، که شب سیاه زندانم
به نماز، واژه تازی، به تکلف از چه پردازی؟
به حضور او نه با خویشم، که به واژه‌ها بیندیشم،
نه وکیل دوست می‌دارم، که نیاز من به او گوید
ز وکیل و اهرمن پیمان، رسد آن ستم بر این سامان
وطن، ای وطن که می‌نالی، چو کویر تشنه خالی
نه صنوبری، نه شمشاد، نه غرور سرو آزادی

تاکنون از سیمین، نه مجموعه شعر منتشر شده است که بی تردید همه آن‌ها فرهنگ ایران زمین را تعالی و غنای بسیار بخشیده‌اند و امید است که جامعه ما برای سال‌های بسیار باز هم شاهد شکوه شعر این شاعر نادره گفتار باشد. (۴۸)

دکتر منیر طه:

منیر طه، یکی از جان‌های شیفته و ارزنده‌ای است که در نیم قرن گذشته در آفرینش‌های ادبی و هنری و پویایی شعر و ترانه ایران، مقام و منزلتی بس والا دارد. وی در سال ۱۳۰۹ خورشیدی (۴۹) در تبریز تولد یافت و پس از اتمام دوره تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد «دانشکده ادبیات» دانشگاه تهران شد و تحصیلات خود را تا سطح دکتری ادامه داد و پایان نامه تحصیلی خود را تحت عنوان «لالایی‌ها» به راهنمایی ادیب و شاعر نامور، دکتر لطفعلی صورتگر تهیه و تنظیم کرد (۵۰)، اما شوربختانه به علت شکستن استخوان زانو و عزیمت به اطریش برای جراحی پا،

۴۷ - مقاله محققانه نصرت‌الله نوح در ویژه نامه سیمین بهیچانی.

۴۸ - این نه مجمرعه عبارتند از: سه تار شکسته - جای پا - چلچراغ - مرمر - رستاخیز - خطی ز سرعت و از آتش - دشت ارزن - کاغذین جامه و یک دریچه آزادی.

۴۹ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۵۰ - یادداشت‌های شاعر.

موفق به گذراندن رساله خویش نشد. پس از دو سال اقامت در اروپا، به ایران بازگشت ولی پس از مدت کوتاهی، شغلی در رایزنی فرهنگی ایران در ایتالیا به دست آورد و همکاری استاد نصرالله فلسفی را در رُم پیدا کرد. منیر در حین خدمت در رایزنی، در دوره دکترای ادبیات و فلسفه دانشگاه رم نیز به تحصیل پرداخت و تحصیلات خود را در رشته زبان و ادبیات تطبیقی به اتمام رسانید (۵۱). در مراجعت به ایران به کادر آموزشی دانشگاه تهران پیوست و بخش زبان و ادبیات ایتالیایی را در گروه زبان‌های خارجی این دانشگاه تأسیس کرد و جمعاً به مدت ۱۳ سال مدیریت این بخش را عهده‌دار بود و یک دوره نیز به مدیریت گروه زبان‌های خارجی انتخاب شد و بالاخره یک سال بعد از انقلاب سال ۵۷، با تعطیل شدن دانشگاه‌ها و بروز آشفتگی و نابسامانی در کشور، مانند هزاران ایرانی دیگر، ناچار ترک یار و دیار کرد و به ایتالیا سفر نمود و پس از دو سال اقامت در آن جا، به کانادا مهاجرت کرد و زندگی جدیدی را در ونکوور کانادا آغاز نمود.

آثار منیر:

او از نوجوانی با شعر و ترانه و هنر الفتی جاودانه داشت و در همه عمر با آن‌ها زندگی کرد، می‌گوید: «جوانه بودم که شعر به سراغم آمد، موسیقی را هم به همراه آورد، عشق هم در میانه دوید» (۵۲) و در تمام این سال‌ها، جادوی عشق همواره به عنوان وجه مشخص و خمیرمایه اصلی آثار او باقی ماند. تاکنون ۶ دفتر از اشعار وی به چاپ رسیده که همه آن‌ها با استقبال پُر شور هنر دوستان رو به رو شده و بعضی از آن‌ها به چاپ‌های بعدی نیز رسیده‌اند. وقتی منیر بیش از ۲۳ سال نداشت، اولین مجموعه شعر او به نام سرگذشت، با مقدمه‌ای از استاد ذبیح‌الله صفا در تهران چاپ شد. اشعار این دفتر اکثراً بیانگر هیجان‌ات روحی و احساسات پاک و عواطف سودایی دختر جوانی است که با کلمات و جملات و ابیات زیبا و عاشقانه و مضامین بدیع سخن گفته و بر خلاف بسیاری از شعرا که معمولاً آثار اولیه آن‌ها کم و بیش با پیچیدگی‌های مضمون و لکنت کلام همراه است، سروده‌های او در نهایت سادگی و روانی است. دومین دفتر شعر منیر به نام (دوراهی) در سال ۱۳۳۴ در تهران چاپ شد، در این کتاب، بیان شاعر به تکامل قابل ملاحظه‌ای دست یافته و برخی از قطعات آن از شیواترین آثار ادبی معاصر محسوب می‌شوند:

آن قدر در آتش بیداد جانان سوختم	تا طریق و شیوه دلدادگی آموختم
گاه چون پروانه در پایش فتادم نیمه جان	گاه بر بالین او چون شمع سوزان سوختم
عاقبت دامان مهتاب منیرش دست داد	دامنش بگرفتم و دُر و گهر اندوختم (۵۳)

سومین اثر منیر، (مزدا) نام دارد که در سال ۱۳۳۶ با مقدمه محققانه‌ای از استاد پورداود در تهران به چاپ رسید، سروده‌های این کتاب حکایت از آن دارد که شاعر در پیمودن راه تکامل، لحظه‌ای درنگ نکرده و گذشت زمان، به سخن او رنگ و روی تازه‌ای بخشیده است. پورداود می‌نویسد: «سراینده این دیوان که به نام فرخنده مزدا خوانده شده، دختر جوانی است از تبریز. دانستن این که سراینده آن جوان است و از سرزمین آذربایجان است، بهتر ما را به زبان بی‌آلایشی که در این نامه به کار رفته، رهنمون می‌شود. من دیوان مزدا و (دوراهی) را که آن هم از همین سراینده است خوانده‌ام تا درباره همین دیوان درست داوری کرده باشم، گذشته از این، سراینده تیزهوش این نامه، منیر طه را به خوبی می‌شناسم و سال‌ها در دانشکده ادبیات در کورلیسانس و دکتری از شاگردان خودم بود و در میان صدها دانشجوی دختر و پسر، همیشه سرآمد بود، گمان می‌کنم همه خوانندگان، مانند خود نگارنده، زبان این نامه را شیوا، ساده و روان و دلپذیر بیابند و دریابند که گوینده جوان سال، به آن اندازه‌ای پخته و ورزیده بوده که توانسته بر خلاف همه جوانان و به ویژه زنان، رازی را نگاه دارد و در سراسر گفتار خود در هیچ جا بروز ندهد که این زبان، زبان مادری او نیست و شاید هم اگر من نمی‌گفتم گوینده از کجاست، خواننده به خراسان و کرمان و اصفهان و فارس گمان می‌برد. آری آذربایجان هم مانند بخش‌های دیگر ایران زمین، همواره از گویندگان توانا و زبردست برخوردار بوده و هنوز هم هست. اشعار کوتاه و ساده این دیوان شور و شراری در بر دارد که به خوبی نمودار احساسات شاعرانه سراینده آن‌هاست...» (۵۴)

۵۴ - مقدمه مزدا به قلم استاد پورداود.

۵۳ - نقل از دوراهی.

۵۲ و ۵۱ - همان.

یک شب نهران به کوی تو می آیم
در هر گذر که شعله و طوفانی است
از پا اگر فتادم و در ماندم
هم چون نسیم نیمه شبی پنهان
چون بگذرد منیر بهاری چند
برف زمانه می شوم و روزی

هم چون صبا به سوی تو می آیم
من هستم آن، به کوی تو می آیم
پر می کشم به سوی تو می آیم
بر موی تو به سوی تو می آیم
گوید به آرزوی تو می آیم
بر ترای موی تو می آیم (۵۵)

چهارمین مجموعه اشعار منیر (سینه ریز) نام دارد که ۴۶ قطعه از آثار ارزشمند او را در برداشت و در سال ۱۳۶۴ در آمریکا به چاپ رسیده است. سخن شاعر در این مجموعه، به اوج لطافت و تعالی دست یافته و بسیاری از قطعات آن از نظر عمق و محتوا، در ردیف دلکش ترین آثار ادبی و عرفانی ادبیات ایران به شمار می روند:

ز عرش می رسد این بانگ و از حریم خداست
به گمراهان طریقت، ندا همی دارد
نه هر که خانه جان سوخت عاشقی آموخت
شما شراب رخان، شهر را شراب دهید
گروه گم شدگان را به حال خود بگذار
نه ساز توست، نه آواز من، نه شعر منیر

فرشته ایست تو گویی که در مقام دعاست
که راه باز شناسید، این طریق، خطاست
نخست مرحله عاشقی قبول و فاست
کنون که ساغر پیر مغان به شادی ماست
بیا به جمع خراباتیان که صلح و صفاست
به هوش باش مغنی که این صدای خداست

غزلها و قطعاتی که در این مجموعه گردآوری شده اند، یکی از دیگری شیواتر، دل انگیزتر و جان بخش ترند و این بدان معناست که گنجینه شعر فارسی به حقیقت مجموعه گرانبهای است که اگر گوهر طرازان دل آگاه در آن به کار پردازند، گرانبهایترین جواهرات و گوهرها را در آن خواهند یافت. بسیاری از غزلهای این کتاب آنچنان بر دلها اثر کرده اند که بارها مورد استقبال شعرا و سرایندگان دیگر قرار گرفته و فصل ارزشمندی را به تاریخ ادبیات ما افزوده اند مانند غزل مشهور: آمدم تا عاشقان را مست و بی پروا کنم / ساقی شهری شوم، شور افکنم، غوغا کنم که شعراء بسیاری آن را استقبال کرده اند و متأسفانه به علت محدود بودن صفحات ره آورد از ذکر آنها خودداری می شود. پنجمین مجموعه شعر منیر به نام کوجه ها و بازارها و ششمین دفتر آثار او: «پاییز در پرچین باغ» نام دارند که در آنها قطعات و غزلهایی هم به شیوه کهن و هم به سبک نو به چشم می خورد و سراینده توانایی بسیار خود را در سرودن شعر به هر دو سبک نشان داده است: من بار سفر را به تمنای تو بستم، با قافله عشق سر راه نشستم، تا بانگ جرس بر شد و آواز بر آمد / چون باد خروشیدم و چون برق شکستم. (۵۶)

و به سبک نو: نیمی از مرا در ماه / و نیمه دیگرم را در کویر بکار / درختی می شوم / بخارانگیز و سایه گستر / از کویر تا ماه را / بار می دهم / نارنج و سیب، شهد و زیتون / سبد نی بافته ات را فراموش مکن / آرام و عاشقانه میوه چینی کن / آرام و عاشقانه از میان شاخه ها بگذر / که جایی ترد و نازک / جایی بلورین و شکننده است. (۵۷)

در این سالها با وجودی که زندگی شاعر در بزهوت غربت و آوارگی می گذرد و پاییز هم در پرچین باغ کمین کرده است، هنوز عشق و دلدادگی، نقش آفرینان اصلی سخنان منیر بوده و این احساس تعلق به یاری واژه ها و ترکیبات تازه و زیبا، نثار معشوق می شوند که گاهی وطن است و زمانی دلدار: (۵۸)

ای تو سر عنوان و سر دیوان من
ای تو مهد راد مردان دلیر
ای مقدس خاک در خون خفته ام
دفتر عشق تو را خواهم گشود

ای کتاب عشق جاویدان من
ای به دست نیا جوانمردان اسیر
ای قصاص خون تو ایمان من
بوسه از برگ گلت خواهم ریود

منیر و دنیای ترانه سرایی:

منیر اولین زنی است که در ایران به ترانه سرایی پرداخت. قبل از او شاعران ناموری چون عارف و بهار و رهی و

۵۷ - از قطعه دو نیمه.

۵۶ - از قطعه خروش باد.

۵۵ - از قطعه برف زمانه.

۵۸ - از نوشته حسن شهباز در شماره ۴۴ فصلنامه ره آورد.

نواب صفا در ترانه سرایی ایران صاحب نام و نشان بودند، اما نام هیچ زنی در این دفتر دیده نمی‌شد و این منیر بود که در پرتو استعداد و قریحه سرشار و دانش برتر و ذوق به موسیقی، پیش‌آهنگ مشارکت زنان در ترانه سرایی شد و آثار ارزشمندی به وجود آورد که در تاریخ موسیقی ایران همواره به یاد خواهند ماند. او در همه عمر فعالیت‌های ادبی، هنری، در مقابل چاپ شش مجموعه شعر و انتشار صدها قطعه و غزل و قصیده زیبا و دلنشین، تنها ۱۲ - ۱۰ ترانه بر روی آهنگ‌های استاد علی تجویدی، چهره جاویدان موسیقی ایران، سرود و شگفت آن که زیبایی و دلنشینی و عمق و محتوا و استحکام این ترانه‌ها به حدی بود که شهرت شاعری وی به راحتی تحت تأثیر هنر ترانه سرایی او قرار گرفت و از آن جمله نادره بدیعی مؤلف کتاب ارزنده «ادبیات آهنگین» می‌نویسد: «در میان زنانی که ترانه سرایی کرده‌اند، برترین را به جرأت می‌توان منیر طه دانست که گرچه ترانه‌های زیادی نساخت ولی با بهترین آهنگ ساز و بهترین خوانندگان زن و مرد، همکاری نمود و ترانه‌های به یاد ماندنی سرود. شاخص ترانه‌های وی عرفان بود و تمامی ترانه‌هایش با این جلوه برتر ادبیات رنگ آمیزی شده و بوی آشنا می‌داد». (۵۹)

با این همه سوداگر دنیا چه کنم؟
با مردم دنیایی رسوا چه کنم؟
از این همه سجاده کش زهد و ریا
من گر نکشم دوری و پروا چه کنم؟
و در جای دیگر این کتاب می‌خوانیم: «گرچه منیر طه، دوره کوتاهی در ترانه سرایی ایران درخشید، ولی تمامی ترانه‌هایش با احساس لطیف زنانه و معلومات و دانش برتر او آمیخته و ترانه‌های وی را رنگ دیگری بخشیده است...» (۶۰).

متأسفانه در محیط مردسالار ایران، قبول این که دختر جوانی بتواند تا بدین حد بدرخشد و سروده‌های وی به قله شهرت و محبوبیت برسد، امر ساده‌ای نبود و حتی رهی نیز با شعر منیر سر سازگاری نداشت و با ایرادهای گاه و بیگاه موجب آزرده‌گی شاعر جوان می‌شد. مشهورترین ترانه‌های منیر عبارتند از: مرا عاشقی شیدا، شیرین لب و شیرین بر، سوداگر دنیا، ای بهار من، سوز و ساز، به کس مگو مگو که همه آن‌ها در برنامه‌های گل‌های رنگارنگ و شاخه گل اجرا شده‌اند.

(مرا عاشقی شیدا)، به تحقیق یکی از برترین آثار موسیقی ایران است که به عقیده بسیاری از صاحب نظران و منتقدین هنری، (موسیقی حد) است، حدی که در گذشته نظیر آن را نداشته‌ایم و بعید است که در آینده نزدیک هم اثری بدین الوایی به وجود آید. در ترانه‌های (به کس مگو) و (شیرین) ترانه‌سرا در نهایت زیبایی و بی پروایی به حدیث نفس پرداخته و آرزوها و تمنیات زن ایرانی را با توانایی بسیار تصویر می‌کند، به طوری که پس از گذشت چند دهه، این آثار هنوز شور و حال و رمز و راز خود را حفظ کرده و شنونده را به شگفتی وا می‌دارند. جادوی (عشق) در شعر و ترانه منیر حضوری بسیار مؤثر و ملموس دارد و او موفق شده است که در نهایت روشنی و شفافیت و بی پروایی، مفاهیم عاطفی و عاشقانه را در آثار خویش تبلور بخشد و به زبانی دیگر فضای اشعار و ترانه‌های منیر فضایی کاملاً زنانه و حقیقی است نه مجازی و آن چه او سروده، از تمنیات درونی وی نشأت یافته است نه از عشق‌ها و سوداهای خیالی. یکی از آخرین ترانه‌های او، تصویر شکسته نام دارد که متأسفانه مجال اجرا پیدا نکرد و منیر آن را برای استاد خود، علی تجویدی سروده است: در سرای من عاشقانه بیا، می زده با ساز و ترانه بیا، بنشین کنارم عزیز من / تا گل بیارم / از زمان مرو / از زمانه مرو / با زمان بمان / با زمانه بیا / من اگر آن چنگ یگانه بودم / من تو را گفته / من تو را سروده‌ام / ای چنگی پیر جاودانه بزن / چنگی به پودم / زخمی به نارم / ای همه هستی را بهانه بیا / ای تو سرمستی را بهانه بیا... (۶۲)

در نیم قرن اخیر، اشعار و ترانه‌ها و نوشته‌های منیر، نظر بسیاری از ادب شناسان و هنر دوستان و منتقدین را به خود جلب کرده و در تحلیل آثار او سخن‌های بسیار گفته شده است که به علت محدود بودن صفحات ره آورد، تنها به خلاصه‌ای از نظریات دو استاد بزرگ معاصر اکتفا می‌شود: دکتر صورتگر می‌نویسد: شعر منیر نکستی دارد شبیه به نکست ملایم و طرب انگیز گل‌های اطلسی که هم نجیب و نوازنده و هم لطیف و مادرانه و بی‌گناه است و این لطف و

۵۹ و ۶۰ - ادبیات آهنگین تألیف نادره بدیعی.

۶۱ - رجوع کنید به فصلنامه ره آورد.

۶۲ - از یادداشت‌های خانم هما.

بیگناهی به تدریج با هنر و دانش و مطالعه در آمیخته و امروز در استحکام و انسجام و عذوبت الفاظ، اشعار رابعه را به خاطر می‌آورد...» (۶۳) و استاد احسان یارشاطر می‌نویسد که: ایشان نه تنها با تأسیس و مدیریت بنیاد رودکی، گام‌های شایسته در نگاهداری و پیشبرد فرهنگ ایران و تقدیر از خدمات ادبا و هنرمندان سرزمین ما برداشته‌اند، بلکه با آثار نغز خود به شعر و به نثر و هم چنین ساختن آهنگ‌های موسیقی، فرهنگ ما را بارورتر ساخته‌اند. اخیراً برخی از خاطرات آمیخته با نقد ایشان در مجلهٔ ره‌آورد به طبع می‌رسد، پیداست که ایشان در نثر فارسی و ساختار کلام و در حدیث نفس و نقدهای تیزبینانه، صاحب سبک ویژه‌ای هستند که سخن ایشان را از خاطره نویسی‌های متداول ممتاز می‌کند...» (۶۴) فروغ فرخ‌زاد:

آخرین بخش این نوشته به شرح حال و نقد آثار زنی اختصاص دارد که چون شهابی درخشان برای زمانی نه چندان طولانی، در آسمان ادب ایران درخشید و از شورمندی‌های انسان‌ها و تمنیات زنان ایرانی سخن گفت و آن گاه به ابدیت پیوست، زنی از تبار دیگر و سیاره‌ای دیگر. او در سال ۱۳۱۳ (۶۵) متولد گردید و پس از طی ۹ سال دورهٔ دبستان و دبیرستان، به هنرستان کمال‌الملک رفت تا نقاشی و خیاطی بیاموزد و مدتی هم نزد استاد پتگر، به فرا گرفتن هنر نقاشی پرداخت. بر خلاف بسیاری از افراد موفق اجتماع که محیط مناسب خانوادگی در پرورش و تکامل استعداد آن‌ها تأثیر مثبت به جای می‌نهد، محیط خانوادگی فروغ برای پرورش و شکوفایی زنی با آن همه لطافت روح و رقت احساس، بستر چندان مناسبی نبود و زندگی افراد خانواده اغلب با جنجال‌های غم‌انگیز و آشفتگی‌های بی‌انتهای و لجاجت‌های توان فرسا همراه بود که حاصلی جز عصیان افراد خانواده را به همراه نداشت، نامی که بعدها نام یکی از آثار فروغ شد. او از ۱۴-۱۳ سالگی شعر می‌گفت و با اوهام و تخیلات شاعرانه زندگی می‌کرد، خود او از این سال‌ها چنین یاد می‌کند: «شعر در من می‌جوشید، روزی دو سه تا، توی آشپزخانه، پشت چرخ خیاطی، همین طوری می‌گفتم، نمی‌دانم این‌ها شعر بودند یا نه؟ من هنوز ساخته نشده بودم و زبان و شکل خودم و دنیای فکری خودم را پیدا نکرده بودم...» (۶۶)

وقتی فقط شانزده ساله بود، با پرویز شاپور ازدواج کرد، پیوندی نامناسب و ناموفق که به زودی از هم گسیخت و قطعهٔ گریز، نشانه‌ای از آن عشق نافرجام است: رفتم مرا ببخش و مگو او وفا نداشت / راهی به جز گریز برایم نمانده بود / این عشق آتشین پر از درد بی‌امید / در وادی گناه و جنونم کشانده بود (۶۷). نخستین مجموعه شعری که از فروغ انتشار یافت «اسیر» نام داشت که تعدادی از اشعار سال‌های ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ او را در بر می‌گیرد. در قطعات مختلف این کتاب، خواننده شاهد هیجان‌ات تند و سرکش روحی و عاطفی دختر جوانی است که همه وجود او (در فغان و در غوغاست) و به راستی نمی‌داند چه می‌خواهد و به دنبال چه می‌گردد؟ وحشت از تنهایی و تاریکی و شرح آرزوها و تمنیات درونی و احساسات ناشی از التهابات روحی، مضمون اکثر قطعات این کتاب است که با شیوه‌ای کاملاً رومان‌تیک و سطحی به شعر درآمده‌اند. (۶۸)

دومین دفتر شعر فروغ، (دیوار) نام دارد که اشعار سال‌های ۳۵ و ۳۶ و آغاز ۳۷ او را در بر می‌گیرد. اشعار این مجموعه از نظر محتوا و مضمون و نحوه بیان، کم و بیش به اشعار قبلی او شباهت دارند. هنوز اوهام و هیجان‌ات شدید عاطفی و عشق‌های به اصطلاح گناه‌آلوده جوانی و ترس از تنهایی و گم شدن و احساس بیهودگی و پوچی، جان مایه اکثر اشعار اوست که با بی‌پروایی بسیار و بی‌سابقه، آن‌ها را بیان می‌کند و گاه نیز به قلمرو اندیشه‌های خیتام نزدیک می‌شود.

هر چند ره به ساحل لطفش نبرده‌ایم	بر روی ما نگاه خدا خنده می‌زند
پنهان ز دیدگان خدا می‌نخورده‌ایم	زیرا چو زاهدان سیه کار خرقه پوش
بـهـتـر ز داغ مـهـر نماز از سر ریا	پیشانی از ز داغ گناهی سیه شود
بهر فریب خلق بگویی خدا خدا	نام خدا نبردن از آن به که زیر لب

۶۴ - از نامهٔ استاد یارشاطر به نگارنده.

۶۶ - از بودن تا شدن نوشتهٔ فرنود حی.

۶۸ - شعر زمان ما اثر محمد حقوقی.

۶۳ - نوشتهٔ دکتر صورتگر بر یکی از آثار منیر طه.

۶۵ - فرهنگ شاعران زبان پارسی.

۶۷ - قطعهٔ گریز و درد از مجموعهٔ اسیر.

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان
هرگز نمیرد آن که دلش زنده شه به عشق
سومین مجموعه شعر فروغ، «عصیان» نام دارد که شامل برخی از اشعار سال‌های ۳۶ و ۳۷ اوست. در این آثار
می‌توان کم و بیش شاهد تغییرات و تحولاتی نه چندان عمیق و ریشه‌ای، در مضامین شعر و نحوه بیان او بود. شاعر
به تدریج از بیان احساسات غریزی زنانه دور می‌شود و به جای شعری مانند:

گنه کردم گناهی پر ز لذت
در آغوشی که گرم و مهربان بود
قطعه‌ای مانند (رؤیا) را می‌بینیم که داستان عشق را با لطافتی دیگر و نازک اندیشی دیگر بیان می‌کند:
ما تکیه داده نرم به بازوی یکدیگر
در روحمان طراوت مهتاب عشق بود
سرهایمان چو شاخه سنگین ز بار و برگ
خامش بر آستانه محراب عشق بود
گویی فرشتگان خدا در کنار ما
با دست‌های کوچکشان چنگ می‌زدند
در عطر عود و ناله اسپند و ابر دود
محراب را ز پاک‌ی خود رنگ می‌زدند (۷۰)

فصل مشترک هر سه مجموعه اسیر و دیوار و عصیان، حدیث نفس و شرح تمنیات روحی و جسمی و دردها و
غم‌ها و تمایلات سرکوفته زن ایرانی است که شاعر با بی‌پروایی بسیار، با شیوه‌ای رومانتیک بیان کرده است. انتشار
این آثار در جامعه سنتی و مردسالار ایران که صدها سال تحت سلطه افکار متعصبانه مذهبی و قیود اخلاقی بسر برده
و هر گونه سخن گفتن از عشق و دلدادگی و بیان احساس و تمنا، برای زن گناهی بزرگ و نابخشودنی به شمار
می‌رفت، شگفتی‌ها و انتقادهای فراوانی را به همراه داشت و عکس‌العمل بسیار تند پیامبران اخلاق و متولیان سنت را
برانگیخت و عجب آن که دامنه این انتقادات و اتهامات، حتی با مرگ فروغ هم پایان نیافت.

در سال ۱۳۳۷ فروغ با ابراهیم گلستان فیلم ساز مشهور آشنا شد. در مؤسسه گلستان فیلم مشغول به کار گردید و
با استعداد فوق‌العاده‌ای که در درک مسایل هنری داشت موفق شد فیلم‌های مستند ارزشمندی را تهیه و کارگردانی
کند که برجسته‌ترین آن‌ها، «خانه سیاه است» می‌باشد که یکی از ماندگارترین آثار سینمای مستند جهان به شمار
می‌رود. آشنایی با گلستان، به تدریج فروغ را با افق‌های جدید و شگفت‌آوری در دنیای هنر و ادبیات آشنا کرد و
تحول‌های بنیادینی را در مبانی اندیشه‌های شاعرانه وی موجب شد. حاصل این تحول فکری، انتشار چهارمین
مجموعه شعر او به نام: (تولد دیگر) است که شاعر از زوایای جدیدی زندگی و هستی را مورد توجه قرار داده
است. اشعار این کتاب هم از نظر محتوا و مضمون و هم نحوه‌ی آرایه با سه مجموعه پیشین به کلی تفاوت دارد. اشعار
پیشین او اغلب در اطراف عشق‌های سطحی و تمنیات زنانه و عصیان‌های جوانی و مسایل فردی و شخصی دور
می‌زد، اما در تولدی دیگر، مضامین و مفاهیم جنبه انسانی‌تر یافته و با جوهر شعری همراه است و شیوه بیان نیز از
دویتی و چهار پاره، به اوزان نیمایی تغییر شکل یافته و به طور کلی شعر او شمول و وسعتی فراگیر پیدا کرده است:
آن روزها رفتند/ آن روزهای خوب/ آن روزهای سالم سرشار/ آن آسمان‌های پر از پولک/ آن شاخساران پر از
گیلاس/ آن خانه‌های تکیه داده در حفاظ پیچک‌ها به یکدیگر/ آن بام‌های بادبادک‌های بازیگوش/ آن کوچه‌های گیج
از عطر افاقی‌ها/ آن روزها رفتند/ آن روزهای جذبه و حیرت/ آن روزهای خواب و بیداری/ آن روزها هر سایه رازی
داشت، هر جعبه سربسته گنجی را نهان می‌کرد، برگوشه صندوق خانه در سکوت ظهر/ گویی جهانی بود/ هر کس از
تاریکی نمی‌ترسید/ در چشم‌هایم قهرمانی بود. (۷۱)

می‌توان هم چون عروسک‌های کوکی بود/ با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید/ می‌توان در جعبه‌ای ماهوت/ با
تنی انباشته از کاه/ سال‌ها در لابه لای تور و پولک خفت/ می‌توان با هر فشار هرزه دستی/ بی سبب فریاد کرد و
گفت: /آه، من بسیار خوشبختم... (۷۲)

در خیابان‌های سرد شب/ جفت‌ها پیوسته با تردید/ یکدیگر را ترک می‌گویند/ در خیابان‌های سرد شب/ جز

۷۰ - بلور رؤیا از کتاب عصیان.

۷۲ - عروسک کوکی.

۶۹ - برگرفته از قطعه پاسخ در مجموعه دیوار.

۷۱ - آن روزها از مجموعه تولدی دیگر.

تا قبل از ظهور فروغ، خانم پروین اعتصامی با سحر کلام و عفاف معصومانه‌ای که زندگی و آثارش را در بر می‌گرفت، نمونه‌ی متعالی و مظهر فضیلت زن ایرانی به شمار می‌رفت اما با انتشار تولدی دیگر، افراد جامعه و به خصوص زنان دریافتند که سفر در اعماق روح آدمی و تصویر صادقانه‌ی آرزوها و حدیث نفس گفتن، به هیچ وجه مبانیی با عفت و عصمت و فضیلت‌های اخلاقی و شرافت‌های انسانی ندارد:

من از نهایت شب حرف می‌زنم / من از نهایت تاریکی / و از نهایت شب حرف می‌زنم / اگر به خانه‌ی من آمدی برای من ای مهربان چراغ بیار / و یک دریچه که از آن / به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرم. (۷۴)

پنجمین و آخرین دفتر شعر فروغ: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» نام دارد که پس از درگذشت او به چاپ رسید و آثار سه سال آخر عمر او، سال‌های ۴۵-۱۳۴۲ را در بر می‌گیرد. این اشعار از نظر شکل و محتوا و اندیشه به اوج کمال و تعالی دست یافته و از برترین آثار فکری و ادبی ایران به حساب می‌آیند. و این منم / زنی تنها / در آستانه فصلی سرد / در ابتدای درک هستی آلوده زمین / و یأس ساده و غمناک آسمان / و ناتوانی این دست‌های سیمانی من سردم است / من سردم است و انگار هیچ وقت گرم نخواهم شد / ای یار، ای یگانه‌ترین یار، آن شراب مگر چند ساله بود؟ / نگاه کن که در این جا / زمان چه وزنی دارد / و ماهیان چگونه گوشت‌های مرا می‌چوند / چرا مرا همیشه در نه دریا نگاه می‌داری؟... (۷۵)

در سراسر این مجموعه، سخن از ظلمت و تاریکی ابدی و سردی توان فرسایی است که همه هستی ما انسان‌ها را در بر گرفته است. او هم مانند ژان پل سارتر، متفکر بزرگ معاصر باور دارد که در این دنیا تا بوده، تاریکی و ظلم و ستم همواره بر روشنایی و عدالت و مهربانی پیروز بوده است و مقولاتی چون آزادی و برابری را باید فقط در لا به لای کتاب‌ها جستجو کرد و تنهایی، سرنوشت محتوم انسان‌هاست و هر کس باید صلیب خود را تنها به دوش بکشد. در مورد فروغ و ارزش او در ادبیات فارسی تاکنون صدها مقاله و کتاب نوشته شده و بسیاری از شعراء و منتقدین و نام‌آوران معاصر در مورد وی اظهار نظر کرده‌اند، جا دارد که این نوشته را با بخشی از سخنرانی خانم سیمین بهبهانی، زنی که خود در ادب فارسی به اوج تکامل و تعالی رسیده است پایان دهیم: «...فروغ یکی از نوادر شعر ایران است که پس از درگذشت پروین اعتصامی توانست جای خالی او را بپُر کند و ادبیات ایران را با داشتن مداوم زنان شاعر بیاراید. شعرش ساده و پراحساس، پر تصویر و دارای فضایی تازه و تأثیرگذار است. بسیاری از جوانان از شعر او تقلید کردند، اما هیچ یک موفق نشدند که بدیل او شوند - بی گمان فروغ شاعری است که در ادبیات ایران و بل در عرصه فرهنگ جهان خواهد درخشید. (۷۶)

۷۳ - در خیابان‌های سرد شب.

۷۴ - هدیه از کتاب تولدی دیگر.

۷۵ - ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد.

۷۶ - سخنرانی سیمین بهبهانی در دوم دی ماه ۱۳۸۱ در دانشکده فنی دانشگاه تهران.

